

مقدمه سردبیر

توسعه در واقعیت خود فرایندی است چندسویه و چندوجهی. از سویی یک فرایند تاریخی - اجتماعی است که تبارشناسی خاص خود را در حوزه تمدن غرب دارد و از سوی دیگر سیمایی اینجایی و اکتونی دارد و نیم رخ پدیدارشناسانه آن را می‌توان به مثابه واقعیتی قابل احراز در همه جای جهان امروزی توصیف و ردیابی کرد؛ از منظری می‌توان آن را فرایندی مرتبط با ابعاد زندگی اقتصادی هر جامعه دانست و از منظری دیگر خواهی نخواهی باید آن را مقوله‌ای فرهنگی - اندیشگی به شمار آورد؛ از سویی به جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک یا شبه‌ایدئولوژیک نظام سیاسی وابسته است و از سوی دیگر از جامعه مدنی و مطالبات نیروهای اجتماعی تحول‌خواه الهام می‌گیرد؛ از بسیاری جهات متکی به فعالیت‌های بخش خصوصی است ولی در عین حال به فضاسازی مناسب و پشتیبانی‌های همه‌جانبه از سوی حکومت نیاز دارد؛ مستلزم وجود نظام کنشی کنشگرانی است که از سویی تفکری امروزی و بینشی مدرنیته‌گرا داشته باشند و از سوی دیگر به آموزه‌ها و بینش فکری و فلسفی ریشه‌دار و کهن مجهز باشند، کنشگرانی که هم به سنت‌ها آگاهی داشته باشند و هم از آرمان‌های مدرنیته‌ای الهام بگیرند. چنین فرایند پیچیده و یکپارچه‌ای به سادگی امکان‌پذیر نمی‌شود بلکه به هماهنگی خرده‌نظام‌های سیاسی، اقتصادی، جامعه‌ای و فرهنگی نیاز دارد که هرکدام فضای کنش و حوزه نفوذ ویژه خود و صاحبان قدرت و مدعیان اقتدار خاص خود را دارند که هماهنگ کردنشان در زیست‌جهان جوامع توسعه نیافته یا در حال توسعه بسیار دشوار و گاه حتی ناممکن است. بر این دشواری‌ها باید مشکل تنوع و ناهمسازی الگوها و مدل‌های توسعه را نیز افزود که موجب بروز معضلی کم و بیش لاینحل در بسیاری از کشورهای جهان شده‌اند. اصل این مسأله از آنجا مایه می‌گیرد که دیدمان (پارادایم)‌ها و جریان‌های فکری متفاوتی در قرن گذشته ظهور کرده و رواج یافته‌اند که هر یک داعیه‌ها و راهبردهایی متفاوت و گاه متضاد را توصیه و ترویج کرده‌اند.

از نخستین دهه‌های قرن بیستم و تقریباً از پایان جنگ جهانی اول هسته‌های اولیه اندیشه نوسازی (مدرنیزاسیون) در آمریکا و در اروپای غربی پدیدار شد و از پایان جنگ جهانی دوم و همزمان با گسترش نهضت‌های آزادی‌بخش و ضداستعماری در گوشه و کنار جهان، به مثابه تفکری علمی و بالنده به اصلی‌ترین نظام اندیشه و عمل در تصمیم‌سازی، برنامه‌ریزی و اجرا در عرصه‌های توسعه بدل شد. دیدگاه نوسازی رویکردهای متفاوتی را در حوزه‌های جامعه‌شناسی،

روانشناسی اجتماعی، اقتصاد و علم سیاست پدید آورد. در حوزه جامعه‌شناسی آرای پارسونز الهام‌بخش نظریه‌پردازان نوسازی از قبیل هوزلیتز، اسملسر و ایزنشتاد شد. در حوزه روانشناسی اجتماعی صاحب‌نظرانی همچون دانیل لرنر، اینکلس و اسمیت، مک کله‌لند، هیگن راجرز و ریمون فرست دیدگاه‌های تأثیرگذار و در خور توجهی را پروراندند که هنوز هم از اعتبار نظری برخوردار است. در حوزه اقتصاد، والت ویتمن روستو پایه‌گذار نظریه‌ای بود که خود آن را مانیفست غیرکمونیستی خوانده و در ادبیات توسعه به مراحل پنجگانه پیشرفت اقتصادی روستو شهرت یافته است و همچنین شومپتر ایده کارآفرینی را پیشنهاد کرده که آموزه‌ای شالوده‌ای برای تمدن غرب در زمینه اجتماعی کردن اقتصادی نسل‌های متوالی در بیش از نیم قرن گذشته بوده است. و بالاخره در حوزه سیاسی هانتینگتون و ارگانسکی مبدع نظریه‌هایی در خصوص دموکراسی و رفاه بوده‌اند که دستمایه اصلی غرب صنعتی شده از اواخر قرن نوزدهم، تاکنون در زمینه پیشرفت تمدنی یعنی دستیابی به توسعه و حفاظت از دستاوردهای آن بوده است.

تفکر نوسازی که با الهام از تجربه تاریخی تمدن غربی مروج صنعتی شدن، عقلانی شدن و غربی شدن جهان توسعه‌نیافته و کشورهای تازه استقلال یافته بود واکنش‌های مخالفی در عرصه اندیشه و عمل را نیز برانگیخت. دیدگاه‌های نوسازی الهام‌بخش جریان‌های فکری متضادی در توسعه بودند که به مثابه واکنشی در برابر گسترش نوسازی دیدگاه‌های بدیل و جایگزین متباینی را پیشنهاد می‌کردند.

نظریه‌های وابستگی (کلاسیک و جدید) از دهه ۱۹۶۰ که در مکتب اکلا (ECLA)^۱ ظهور کرد از آراء راثول پریش و دیدگاه‌های نومارکسی الهام می‌گرفت. صاحب‌نظران کلاسیک این دیدگاه از قبیل گوندر فرانک که ایده‌ی توسعه توسعه‌نیافتگی را مطرح کرد و دیگر نویسندگان مجله آمریکایی «مانتلی رویو» همچون پل سویزی و پل باران که عقب‌نگهداشتگی اقتصادی جهان توسعه‌نیافته را مورد توجه قرار دادند؛ دوس سانتوس که درباره ساختار وابستگی بحث می‌کرد؛ سمیر امین که گذار به سرمایه‌داری پیرامونی را تحلیل و تبیین کرد و صاحب‌نظران دیگری چون لندسبرگ و پتراس که به فقر روستایی و ضرورت اصلاحات ارضی توجه ویژه داشتند با نقد کوبنده و بی‌تخفیف دیدگاه‌های نوسازی الگوهای شبه‌مارکسیستی را برای نیل به توسعه پیشنهاد می‌کردند. نسل دوم صاحب‌نظران دیدگاه وابستگی که متأثر از آرای توسعه‌ای کاردزو بودند با

1. Economic Commission for Latin America

تعدیل نگاه مارکس‌گرا و نوسازی‌ستیزی نسل اول، رویکردهای نوینی را پروراندند که تا حدودی نقش مفیدی برای دولت‌های سرمایه‌داری وابسته در تأمین هدف‌های توسعه قائل بود. *اودانل* که دولت‌های دیوان‌سالار - اقتدارگرای آمریکای لاتین را مورد بحث قرار داد و *ایوانز* که از ائتلاف توسعه‌ای طبقات وابسته سخن می‌گفت برجسته‌ترین صاحب‌نظران این دیدگاه جدید هستند.

رویکرد واکنشی دیگر، دیدگاه نظام جهانی *والرشتاین* است که با تقسیم جهان به سه حوزه هسته مرکزی، پیرامون و شبه‌پیرامون تصویر روشنی از واقعیت روابط اقتصادی بین‌المللی و جهت‌گیری‌های توسعه‌ای در جهان مدرن به دست داد. دیدگاه *والرشتاین* نیز نظیر رویکرد اندیشه‌پردازان نظریه وابستگی دیدگاهی نومارکسی، ضدسرمایه‌داری و منتقد نوسازی است. جای شگفتی است که این نظریه ضدسرمایه‌داری و نومارکسی الهام‌بخش جریان فکری توسعه‌ای نوینی بوده است که به دیدگاه جهانی شدن یا به تعبیری جهانی‌سازی موسوم است و بی‌آنکه از منظر ایدئولوژیکی به نقد و تقبیح دولت‌های سرمایه‌داری بپردازد، نظام جهانی یکپارچه‌ای را نوید می‌دهد که از یکپارچگی اقتصادی و فرهنگی جانبداری کرده و از توسعه پایدار و حفظ محیط‌زیست، توسعه انسانی و رعایت حقوق برابر برای زنان و تأکید بر نقش آن‌ها در توسعه پشتیبانی می‌کند.

و بالاخره از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو جریان نقدگرایی پرتوانی در تفکر توسعه پدید آمده که به جریان «پساتوسعه‌گرایی» موسوم است. این دیدگاه هم رویکردهای توسعه‌ای قبلی و جهت‌گیری‌های عملیاتی آن‌ها یعنی الگوها و مدل‌های توسعه‌ای، و هم منطق نظری و مبانی فلسفی توسعه را یکسره و از بنیان به نقد می‌کشد و نفی می‌کند.

به موازات این دیدگاه نقاد و نفی‌گرا جریان توسعه‌ای نوینی نیز پدید آمده که در فکر احیای رویکرد نوسازی است و به دیدگاه «نوسازی نوین» موسوم شده است. *وانگ* که طرفدار شیوه مدیریت خویشاوندگرایی شرقی و به ویژه الگوی مدیریت جدید چینی است؛ دیویس که از جامعه صنعتی نوع ژاپنی جانبداری می‌کند؛ *هاتینگتون* که شارح و بشارت‌دهنده گسترش دموکراسی در جهان نوین است؛ و *اینگلهارت* که از تأثیر ارزش‌های فرامادی بر فرایند توسعه در جهان امروزی سخن می‌گوید، نام‌آورترین صاحب‌نظران این جریان توسعه‌ای نوین‌اند، که در راستای پیوند دیدگاه‌های توسعه‌ای نوسازی و جهانی‌شدن حرکت می‌کنند.

نکته در خور توجه آن است که هر یک از دیدگاه‌های توسعه‌ای یاد شده به پیدایش مدل‌ها و الگوهای توسعه‌ای جدیدی منجر شده‌اند که حتی اگر با دیدگاه‌های دیگر در تقابل و در تعارض نباشند دستکم خود را به مثابه الگویی کارآمدتر و بدیل معرفی می‌کنند.

واکاوی و تحلیل جهت‌گیری‌های عملیاتی در برنامه‌ریزی‌های توسعه در اغلب کشورهای جهان، دستکم از پایان جنگ جهانی دوم به این سو، بازگویی آن است که در بسیاری از موارد الگوها و مدل‌ها و دیدگاه‌های متنوع و متفاوت در کنار هم به کار گرفته شده‌اند؛ الگوها و مدل‌هایی که اگر نه لزوماً متضاد، دستکم ناسازگاراند و هرکدام می‌توانند کارآمدی الگوهای دیگر را خنثی یا کم‌اثر کنند. مثلاً الگوی جایگزینی واردات در کنار الگوی رفاه‌محور گسترش واردات؛ الگوی پخش‌گرایی در کنار الگوی تحول تکنولوژی و تحقیق و توسعه، الگوی گسترش بخش خصوصی در کنار الگوی برنامه‌ریزی متمرکز دولت‌محور؛ الگوی توسعه روستایی در کنار الگوی گسترش شهرنشینی؛ الگوی توسعه کشاورزی بنیان در کنار الگوی توسعه صنعتی شدن و کوشش‌های دیگری نظیر این‌ها، که همه الهام گرفته از دیدگاه‌ها، الگوها و مدل‌های متفاوت و بعضاً متضاد توسعه‌اند، نه فقط ناهمساز و ناهمگون ارزیابی می‌شوند بلکه هرکدام می‌توانند دستاوردهای الگوی متقابل را خنثی و محو کنند. حال اگر شرایطی را مجسم کنیم که همه این الگوها همزمان و در کنار هم به کار گرفته شوند می‌توان تصور کرد که چه نتایج فاجعه‌بار سرمایه‌سوز و منابع بر باددهی به بار خواهد آمد. تصور این نکته دشوار نیست که از ارکستری که هر ساز آن در هر لحظه باید گام‌های یکسره متفاوت و همواره ناهماهنگ با سازهای دیگر اجرا کند چه آوای موسیقایی گوش‌خراش و فالش و دل‌آزایی بر خواهد خاست؛ و این همان چیزی است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که به اجرای همزمان الگوهای متفاوت توسعه‌ای روی آورده‌اند، و از جمله در کشور ما، رخ داده است.

به این مشکل باید سیاست‌ها و راهکارهای متعارض در عرصه حکمرانی و مدیریت جامعه را نیز افزود. مثلاً در حالی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره بسط عدالت و بهبود شرایط رفاهی مردم، شالوده تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی بوده و تحقق این هدف‌ها به نوبه خود مستلزم برنامه‌ریزی سنجیده و یکپارچه برای نیل به توسعه بوده است، اما در عمل اتخاذ بسیاری از سیاست‌های مدیریتی اقتصادی و فرهنگی در عرصه‌های داخلی و خارجی از قبیل سیاست‌های وارداتی رفاه‌محور، کمک‌های بودجه‌ای به نیروهای رزمنده در کشورهای منطقه،

تضعیف عامدانه و آگاهانه طبقه متوسط در کشور، بی‌قدرت‌سازی بخش خصوصی در اقتصاد ملی، مانع‌تراشی در برابر تقویت و تحکیم جامعه مدنی و سیاست‌های عملیاتی دیگر از این دست، نه فقط جهت‌گیری بهینه‌سازانه‌ای برای اجتماع و اقتصاد نداشته‌اند، بلکه مضمون ضدتوسعه‌ای آشکار و شدیدی را به نمایش می‌گذارند.

کشور ایران یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های ناکامی تجدد آمرانه و نوسازی از بالا در جهان است. آنچه از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد در ایران رخ داد به روشنی نشان می‌دهد که تغییر ساختار اقتصادی بدون تغییر ساختار سیاسی و خصوصاً ایجاد دموکراسی و تقویت جامعه مدنی امکان‌پذیر نیست. دهه ۱۳۴۰ طلایی‌ترین دهه توسعه خصوصاً توسعه صنعتی در کشور بود. آغاز جریان قدرتمند تکنوکراسی در کشور، گسترش و تقویت سازمان برنامه، اجرای اصلاحات ارضی و ایجاد سازمان گسترش که در بدو امر چهار کارخانه مهم کشور یعنی ماشین‌سازی اراک، آلومینیوم‌سازی اراک، ماشین‌سازی تبریز و تراکتورسازی تبریز را تأسیس کرد همه مربوط به دهه ۱۳۴۰ است. اما به رغم این همه، توسعه نیافتن ساختار سیاسی، گسترش نیافتن دموکراسی، محدود نشدن استبداد فردی و خودکامگی و ممانعت از شکل‌گیری جامعه مدنی، از تقویت و پایداری رشد اقتصادی ممانعت کرد و در نتیجه شد آنچه شد.

در سی و چند سال گذشته نیز مدیران جامعه مقابله محسوس و آشتی‌ناپذیری را با طبقه‌ی متوسط در پیش گرفته‌اند که نتیجه بی‌واسطه آن، تضعیف فرایندهای توسعه‌ای و تشدید مهارناپذیر شکاف‌های طبقاتی در جامعه است. شکل نگرفتن یک جامعه مدنی قوی و مؤثر که نتیجه اجتناب‌ناپذیر تضعیف طبقه متوسط کشور است، دلیل اصلی فسادهای ساختاری و گسترده‌ای است که در سال‌های اخیر در ایران بروز کرده است.

منطق توسعه حداکثرسازی مطلوبیت‌هاست: سازندگی‌گرایی در مقابل تخریب‌گرایی، تکیه بر مزیت‌های نسبی در مقابل مزیت مطلق‌جویی؛ دانش‌بنیان‌نگری در مقابل تجربه‌گرایی مبتنی بر آزمون و خطا؛ روشنفکرگرایی در مقابل روشنفکرستیزی؛ دانشگاه محوری در مقابل نظامی - امنیتی‌نگری؛ و خردپذیری در مقابل خردگریزی. این منطق در کشور ما از بدو توسل به الگوهای توسعه‌ای، در اغلب عرصه‌ها به شکل وارونه‌ای به کار گرفته شده، نوعی مشاطه‌گری معکوس که زیبایی‌ها را به زشتی و کارآمدی‌ها را به ناکارآمدی بدل کرده است. مصداق بارز این وضعیت از جمله آن است که مثلاً جامعه ایران در دوران پیشانقلابی جامعه‌ای توسعه‌محور بود اما

آرمان‌ستیزانه عمل می‌کرد و به نظر می‌رسد که در دوره پس‌انقلابی جهت‌گیری‌ها همه آرمان‌گرایانه ولی در عین حال توسعه‌ستیزانه است.

در چند دهه اخیر کشور در همه ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی با چالش مدرنیته و سنت روبه‌رو بوده است. حوزه عمومی و جامعه مدنی کم‌توان و به رسمیت شناخته نشده از طریق تعاملات به شدت محدود، غیررسمی و ناآشکار اما در عین حال پویا، با جهان مدرن ارتباطی غیررسمی برقرار کرده و مدرنیته کم‌جان و ناتوان برخاسته از آن در متن زندگی اجتماعی و روزمره و در میدان‌های سیاست، دانشگاه و علم، اقتصاد، هنر و فعالیت‌های روشنفکری جریان داشته است و به رغم مقابله‌های جدی ساختار سیاسی درون‌جامعه‌ای و نظام مناسبات سیاسی بین‌المللی و برون‌جامعه‌ای با آن به‌طور پیوسته گسترده‌گی و عمق بیشتری پیدا کرده است و گو آن‌که هنوز به طور کامل استقرار نیافته و توان تصمیم‌سازی پیدا نکرده، اما توانسته است چالشی جدی و فزاینده را با سنت‌گرایی افراطی پایه‌ریزی کرده و به پیش برد. در مقابل سنت‌گرایی به مثابه فرایندی تجویزی و هنجارگذار ساختار مدیریت سیاسی و اجتماعی را تحت کنترل بلامنازع خود در آورده و کوشیده است که این هژمونی و آمریت را با تمام قوا حفظ کند. در نتیجه فرایند توسعه در چند دهه اخیر تحت تأثیر این دو دسته نیروی پیشبرنده و بازدارنده در وضعیت قفل‌شدگی قرار داشته است. این قفل‌شدگی اگر چه با فرصت‌سوزی‌های گرانباری همراه بوده است اما مجال ارزشمندی برای چالش‌های نظری درباره راهکارها و مبانی استراتژیکی توسعه در جامعه فراهم ساخته که چالش‌های نظری میان طرفداران نئولیبرالیسم، نهادگرایی نوین و دیدگاه‌های همسو با چپ جدید از آن زمره است.

تلاش برای تنظیم این مجلد که به نقد و آسیب‌شناسی برنامه‌ها و استراتژی‌های توسعه در ایران می‌پردازد؛ در همین راستاست.

ارائه پیشنهاد مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در سال ۱۳۹۴، به موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مبنی بر انتشار ویژه‌نامه توسعه در فصلنامه علمی - پژوهشی آن موسسه (فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران) مبنای اصلی تهیه و انتشار مجلد حاضر است. درخواست مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت انتشار ویژه‌نامه در یکی از محورهای ذیل بود:

۱) تولید دانش و هم‌افزایی علمی در مباحث مربوط به پیشرفت؛ ۲) تحقیق و نظریه‌پردازی (درباره مبانی، اصول، روش‌شناسی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت)؛ ۳) شکل‌گیری پیشرفت‌خواهی

به صورت مطالبه عمومی در بین نخبگان صاحب‌نظران و دانشگاهیان؛ ۴) ارزیابی نظریه‌ها و تجارب جهانی توسعه و پیشرفت به منظور بهره‌گیری از دستاوردهای علمی بشری؛ ۵) واکاوی و ارزیابی روند توسعه و پیشرفت کشور.

موضوع در یکی از جلسات هیات تحریریه فصلنامه مطرح شد و بعد از همفکری اعضا مقرر شد بند پنجم درخواست (واکاوی و ارزیابی روند توسعه و پیشرفت کشور) با رویکرد آسیب‌شناسی و نقد الگوهای نظری و برنامه‌های توسعه در ایران؛ محور اصلی مقالات ویژه‌نامه با سردبیری نگارنده، باشد. همچنین مصوب شد که موضوع در جلسه گروه توسعه و دگرگونی‌های اجتماعی انجمن جامعه‌شناسی (که مدیریت آن نیز بر عهده نگارنده است) مطرح و مشورت‌های لازم از اعضای گروه دریافت شود. از سوی گروه علمی جامعه‌شناسی توسعه انجمن، خانم پروین علی‌پور از اعضای فعال این گروه که ضمناً کارشناس پژوهش موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و دبیر بخش توسعه این موسسه و مدیر داخلی فصلنامه است نیز برای همکاری در تهیه ویژه‌نامه انتخاب شد. بعد از همفکری‌های لازم در جلسات هیأت تحریریه و گروه توسعه و دگرگونی‌های انجمن جامعه‌شناسی ایران، فهرستی از صاحب‌نظران توسعه آماده و با توجه به حوزه تخصصی و تمرکز پژوهشی هریک از این صاحب‌نظران تدوین مقاله‌ای با جهت‌گیری علمی - پژوهشی در محورهای اصلی تجربه توسعه در ایران و آسیب‌شناسی و نقد الگوهای نظری و برنامه‌های توسعه در ایران، به هر یک از آنها سفارش داده شد. برخی از این صاحب‌نظران به دلیل مشغله‌های اجرایی و آموزشی فرصت همکاری با فصلنامه را نداشتند. اما تعداد دیگر از صاحب‌نظران به دعوت موسسه پاسخ مثبت دادند و مقاله درخواست شده را تهیه و به دفتر فصلنامه ارسال کردند. این مقاله‌ها پس از طی فرایندهای معمول داوری و اعمال اصلاحات مورد نظر فصلنامه در این ویژه‌نامه به چاپ رسیده است.

ترکیب این مقاله‌ها به گونه‌ای است که مهم‌ترین مسائل توسعه ایران را در بافتی منسجم و همبسته معرفی، نقد و آسیب‌شناسی می‌کنند.

دکتر غلامرضا غفاری در مقاله «پویایی‌شناسی برنامه‌های توسعه در ایران بعد از انقلاب

اسلامی» به بحث درباره‌ی صورت‌بندی پویایی‌های برنامه‌ها و چگونگی روند این پویایی‌ها در قالب پنج برنامه‌ی بعد از انقلاب اسلامی، می‌پردازد.

دکتر عباس عرب‌مازار در مقاله «تحلیل انتقادی هدف‌های اقتصادی برنامه‌های توسعه در ایران (قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی)» به بررسی هدف‌های اقتصادی برنامه‌های توسعه در ایران از دیدگاه گفتمان‌های رایج جامعه می‌پردازد.

دکتر محمدجواد زاهدی در مقاله «ارزیابی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران از منظر بازنمایی و کاربست نظریه‌های رفاه و عدالت اجتماعی» به تحلیل محتوا و نقد برنامه‌های توسعه ایران از باب کاربست مفاهیم عدالت و رفاه اجتماعی و بررسی وضعیت کنونی جامعه ایران از این حیث، می‌پردازد.

دکتر حسین ایمانی‌جاجرمی در مقاله «بررسی انتقادی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه شهری در ایران» به بررسی و نقد مهم‌ترین اقدام‌های مداخله‌ای دولت‌ها برای توسعه شهری ایران می‌پردازد.

دکتر مصطفی ازکیا در مقاله «نقد برنامه‌های توسعه روستایی در ایران» به بررسی برنامه‌های عمرانی پیش از انقلاب، از سال ۱۳۲۱ در شش برنامه و بعد از انقلاب در پنج برنامه توسعه می‌پردازد.

دکتر محمد حسین شریف‌زادگان در مقاله «ارزیابی انتقادی منابع، انگاشت‌ها و نظریه‌های برنامه‌های رفاهی ایران» به معرفی زمینه‌های ایجاد رویکردهای رفاهی و انگاشتی خاص از سیاست‌های رفاهی ایران می‌پردازد.

دکتر فرشاد مومنی در مقاله «بنیه تولید ملی؛ بررسی انتقادی برنامه‌های توسعه و عملکرد اقتصادی» با محور قرار دادن ایده صنعتی شدن به مثابه کانون اصلی ارتقای بنیه تولید ملی، به بررسی تجربه تاریخی ایران از کانال برنامه‌های توسعه قبل و بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازد.

دکتر موسی عنبری در مقاله «بختک» توسعه و خواب ناآرام آبادی ما»، با تأکید بر زمینه‌های فرهنگی اجتماع‌های روستایی ایران، به نقد چارچوب نظری، روش‌شناسی و پیامدهای توسعه در این اجتماعات می‌پردازد.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از همکاران دانشمند آقایان دکتر محمدرضا جوادی‌یگانه سردبیر محترم فصلنامه و دکتر حسین ایمانی‌جاجرمی رئیس محترم موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران که با همکاری و همدلی‌های ارزشمند خود انجام این کار را امکان‌پذیر

ساختند، همچنین از سرکار خانم پروین علی‌پور که بدون کوشش‌ها و همکاری‌های بی‌دریغ ایشان تهیه و انتشار این ویژه نامه امکان‌پذیر نمی‌شد و از اعضای محترم هیأت تحریریه فصلنامه که نظرات ارزشمند خود را در اختیار گذاشتند؛ صمیمانه سپاسگزارم.

محمدجواد زاهدی